

# سی خرداد ۶۰؛ نقش جریان آیت - بغابی

گفت و گو با دکتر حسین رفیعی (۳)



**آن موقع آقای آیت  
برای این که اختلافش  
را با آقای بنی صدر  
بروز بدهد و اجرایی  
کند، مجبور بود از  
حمله به مصدق  
شروع کند و همیشه  
در مجلس می گفت:  
"مصدق السلطنه". او  
می دانست که  
بنی صدر به شدت  
مصدقی است، به  
همین دلیل از این  
کانال وارد شد تا  
بتواند بنی صدر را هم  
تخطئه و حذف کند**

ادامه گفت و گو درباره واقعه خرداد ۶۰ که در چشم انداز ایران شماره های ۱۳ و ۱۵ درج شد، قول داده بودید که به جایگاه و نقش جریان های حول و حوش روحانیت در آن واقعه خواهید پرداخت. پیش از این پیرامون نقش و جایگاه سازمان مجاهدین خلق و همچنین بخش هایی از حاکمیت از جمله طیفی از روحانیت و مجاهدین انقلاب سخن گفتید. صحبت امروز را از هر جایی که لازم می دانید شروع کنید.

بسم الله الرحمن الرحیم - با تشکر از شما که دغدغه کارهای استراتژیک و ریشه های دارید. همان طور که گفتید، هر گفت و گوی نخست به توطئه های اشاره شد که امپریالیست ها در کنفرانس گوادالوپ به آن رسیدند. آنها به این نتیجه رسیدند که انقلاب ایران و سرنگونی نظام شاه حتمی است، بنابراین تمهیدات و مقدماتی چیدند که خط اصلی انقلاب را منحرف کنند. در گفت و گوی دوم، نقش سازمان مجاهدین خلق و نقش روحانیون یا نفوذ اطراف امام را مطرح کردیم و مستندات هم در این زمینه ارائه دادیم. در این مصاحبه می خواهیم قدری در مورد افراد یا تحولاتی که پیرامون روحانیت بودند و در این جریان نقش داشتند صحبت کنیم. این نکته گفتنی است که عملکرد سازمان جدا از نقش و جایگاه بنی صدر نبود، اگر بنی صدر به عنوان رئیس جمهور حذف نمی شد، شاید سازمان هم وارد فاز مسلحانه نمی شد. آنچه سازمان را مصمم تر کرد، همراهی آقای بنی صدر بود. این است که فرایند حذف بنی صدر اهمیت بیشتری پیدا می کند و باید دقت و تمرکز افزون تری روی آن داشت. در اینجا نقش غیر روحانیونی را که حول و حوش روحانیت بودند و نفوذ زیادی هم در درون روحانیت داشتند، در حذف بنی صدر و یکپارچه کردن حکومت به طور کلی، مطرح می کنیم.

یکی از این شخصیت ها آقای دکتر حسن آیت نماینده دوره اول مجلس بود. ایشان بیشتر با آقای دکتر مظفر بقایی کار می کرد و مرید او بود. گرچه خودش در مصاحبه های، تحت فشار آن موقع مطبوعات، گفت که "من سال چهارم و دو از بقایی جدا شدم"، ولی واقعیت این بود که ایشان به شدت تحت تأثیر بقایی بود. بقایی به عنوان یک چهره خائن در نهضت ملی نفته، در توطئه های دیگری هم نقش داشت. اگرچه وزارت اطلاعات هنوز تمام اسناد مربوط به بقایی را منتشر نکرده و ما به طور دقیق و مستند نمی دانیم که او کیست ولی به هر حال مظفر بقایی چهره شناخته شده ای است که در رابطه با کودتاگران کار کرد و با جنبش ملی مخالفت های مغرضانه ای داشت. در قتل افشارطوس و بازگرداندن شاه به سلطنت یکی از بازیگران اصلی بود. حمایت اولیه او هم از روحانیت - همان طور که همه می دانند - تاکتیکی بوده است و ایشان بعدنبال انحراف جنبش و انقلاب ایران بود و آقای آیت هم که سابقه همکاری با ایشان را داشت، به عنوان یک چهره مطرح و فعال در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی مستقر شد. او نخست به عنوان چهره مطرح و بعد هم به عنوان کاندیدای حزب به مجلس اول آمد. در اینجا نقل قولی از آقای مهندس سبحانی می آورم که رابطه و عملکرد دکتر مظفر بقایی و حسن آیت را در ارتباط با مسائل اول انقلاب به طور مستند روشن می کند. این نقل قول را از کتاب "اقتصاد سیاسی ایران" که توسط نشر "گام نو" منتشر شده است می آوریم:

تکیل از تشکیل مجلس خبرگان - یعنی در مرداد و شهریور سال ۱۳۵۸، یک اتاق پر از پیشنهادات و انتقادات و توصیه در مورد قانون اساسی بود، ما هم فرصت نمی کردیم تمام آنها را بررسی کنیم. آقای [موسوی] اردبیلی در یکی از جلسات شورای انقلاب به بنده گفتند در بین تمام نظراتی که آمده نظریه حزب زحمتکش را حتما بخوان، حرف های

مظفر بقایی چهره  
شناخته شده‌ای است  
که در رابطه با  
کودتاگران کارکرد و  
با جنبش ملی  
مخالفت‌های  
مفرضانه‌ای داشت.  
سرقت افشار طومار و  
بازگرداندن شاه به  
سلطنت یکی از  
بازیگران اصلی بود.  
حمایت اولیه او هم از  
روحانیت - همان طور  
که همه می‌دانند -  
تاکتیکی بوده است و  
ایشان به دنبال  
انحراف جنبش و  
انقلاب ایران بوده و  
آقای آیت هم که  
سابقه همکاری با  
ایشان را داشت،  
به عنوان یک چهره  
مطرح و فعال در  
شورای مرکزی  
حزب جمهوری  
اسلامی مستقر شد

تازه‌های دارند. در ابتدای آن جزوه امضای رئیس شورای مرکزی حزب زحمتکشان یعنی دکتر مظفر بقایی آمده بود. ایشان ادعا کرده بود قانون اساسی‌ای که دولت تهیه کرده است (در حالی که دولت آنها را تهیه نکرده بود و دولت فقط آن را از آقای حبیبی گرفت و تنقیح کرد و شورای انقلاب هم یک ماه نیمه‌روی آن کار کرده بود و امام هم دیده می‌دند. اتفاقاً در مجلس خبرگان هم می‌گفتند که قانون اساسی را دولت مطرح کرده و دولت هم صلاحیتی برای این کار ندارد.) همان قانون اساسی مشروطیت است. فقط عنوان سلطنت و شاه را از آن برداشته‌اند و لفظ جمهوری و رئیس‌جمهور را جایگزین آن کرده‌اند. بعد هم حقوق ملت را در این دو قانون با هم مقایسه کرده و ادعا کرده بود همان قوای ثلاثه مجریه، مقننه و قضائیه که در اینجا آمده در آن هم بوده است و تفاوتی با هم ندارد. در واقع قصد سرکوب کردن این قانون را داشت. همچنین گفته بود در متمم قانون اساسی مشروطه یک حق و تو برای روحانیت قائل شده بودند تا بتواند قوانین مصوب مجلس را رد کند، در حالی که در اینجا این حق و تو را در اختیار شورای نگهبان قرار داده‌اند. کما در آنجا هم فقها فقط پنج نفر هستند و در اقلیت‌اند. در حالی که این بار مردم به دنبال روحانیت و فقها قیام و انقلاب کرده‌اند، پس باید برای روحانیت جایگاه خاصی در قانون اساسی قائل شویم. زمانی که ما در تابستان سال ۱۳۵۹ در کمیسیون برنامه و بودجه با آیت همراه شدیم، خود آیت برای بنده و معین فر تعریف کرد که زمانی که پیش نویس قانون اساسی منتشر شد و دیدیم اصل ولایت فقیه در آن نیست، همراه آقای دکتر اصرافیان نزد آقای منتظری رفتیم.

آقای اصرافیان چه کاره بودند؟

رئیس دانشگاه علم و صنعت و عضو حزب زحمتکشان بودند. گفت ما به آقای منتظری گفتیم مردم برای چه قیام کردند. ایشان گفت برای روحانیت گفتیم چه می‌خواهید؟ گفت ولایت فقیه گفتیم پس چرا در این قانون حرفی از ولایت فقیه گفته نشده است؟ ایشان هم گفتند بله درست است. اتفاقاً مصاحبه آقای منتظری هم بعد از ملاقات با اینها بود. [۱] وقتی آیت خودش اعتراف کرد که او دنبال ولایت فقیه رفته، من به یاد آن نقد حزب زحمتکشان و مظفر بقایی افتادم. این سند موجود است و قابل انکار هم نیست. به هر حال مشخص شد که مسئله ولایت فقیه که واضع آن تئوری امام بود و بخش غالب شورای انقلابه آقای بهشتی، اردبیلی، باهنر و مهدوی کنی و هاشمی که از شاگردان دسته اول امام بودند، هیچ کدام مصلحت ندانستند تا آن را در قانون اساسی مطرح کنند، توسط بقایی و آیت مطرح شد و در نهایت به عنوان یک اصل در قانون اساسی به ثبت رسید. به هر ترتیب مشخص شد که مسئله ولایت فقیه را آقای بقایی که آیت هم شاگرد اوسته ابتکار کرده‌اند. به دین آقای منتظری رفته‌اند و به این طریق جوسازی کرده‌اند. در آن زمان حزب زحمتکشان در درون انقلاب افتاد، در حالی که اعتقادی به روحانیت و ولایت فقیه نداشتند. چرا که آقای بقایی بعد از این که چنین کاری را کرد، یعنی در آذرماه سال ۱۳۵۸، در جلسه‌ای در شورای مرکزی حزب زحمتکشان سخنرانی‌ای کرد که بعدها به عنوان وصیت نامه او معروف شد. همان زمان نوار این سخنرانی را برای من آوردند. سه نوار بود. ایشان در آنجا بیان کرده بود که روحانیت قادر به اداره مملکت نیست و اینها هیچ توانایی ندارند. اتفاقاً دو نفر از روحانیونی را که مردم از آنها رضایت داشتند، یعنی آقای منتظری و طالقانی را مثال زده بود که آقای طالقانی بیست سال پیش می‌گفت با کمونیست‌ها لاس نزنید... اما خودش دائماً با کمونیست‌هاست و یا این که گفت از طرف دولت و شورای انقلاب یک هیئت ویژه به کردستان رفته و مذاکره کرده است اما آقای منتظری علی‌رغم حرف‌های آنها در تربیون نماز جمعه به کردها حمله می‌کند. او گفته بود اینها هیچ چیز نمی‌فهمند و اصول سیاست را نمی‌دانند. تمام بدبختی‌های مملکت زیر سر روحانیت است و عهدنامه تنگین تر کمانچای را روحانیت به گردن ایران انداخته البته بعدها این سخنرانی بقایی را [نشر صابری] تنظیم کرد و تحت عنوان "افول یک مبارز" منتشر کرد. در آن زمان ما متعجب بودیم که چه طور کسی که سه ماه پیش ادعا کرده چرا در قانون اساسی جایگاهی برای روحانیت قائل نشده‌اند، در اینجا و سه ماه بعد همه بدبختی‌های کشور را ناشی از روحانیت می‌دانند. در سال ۱۳۶۹ که باز داشت شدم... باز جویی من تمام شده بود و یکی دو ماه هم گذشته بود که یکبار [بازجو] من را احضار کردند. با چشم بسته به اتاق باز جویی رفتیم. ایشان گفتند: "جریان این که گفته‌ای ولایت فقیه کار امریکاست چیست؟" من گفتم: "بنده چنین حرفی نزده‌ام." گفتند: "موضوع آیت و بقایی چیست؟" من هم آن تحلیلی را که به آن رسیده بودیم تعریف کردم. خود [بازجو] در تأیید صحبت‌های من حرف‌های زیادی زد. در آن زمان آیت رابطه‌اش با بقایی را انکار می‌کرد و می‌گفت من با بقایی بوده‌ام، اما دو سه سالی است که با او قهر هستم. اما [بازجو] می‌گفت دروغ می‌گوید. او چنان مرید بقایی بود که حتی اصلاح سرش را هم مانند بقایی انجام می‌داد. یعنی تا این حد شیفته بقایی بود. آن زمان من نامه‌های آیت را ندیده بودم. بعدها هر آن کتابی که منتشر شد آنها را دیدم و فهمیدم چقدر به بقایی ارادت داشته است. اما خودش رابطه با حزب زحمتکشان را پنهان

می‌کرد. [باز جو] گفت: تحلیل شما از گردش ۱۸۰ درجه‌ای بقایای در سه ماه بعد چیست؟ گفتیم: ما عقیده داشتیم او یک‌رند سیاسی بوده است. او این مسئله را مطرح کرده تا ما را یعنی تیپ روشنفکران مذهبی را که زیر بار ولایت فقیه نمی‌رفتند از صحنه کنار بزنند، مثل قماربازها که بیکاره ورق‌ها را رو می‌کنند و همه را کنار می‌زنند به این ترتیب فقط خودش می‌ماند و سپس به طریق سلطنت را باز می‌گرداند. [باز جو] گفت: شما سیاسی‌ها می‌خواهید همه کارها را تحلیل کنید و اطلاعات لازم را ندارید. گفتیم: آن اطلاعات چیست؟ گفت: در این فاصله سه ماهه از تشدید اوبسی دوبار به بقایای تلفن کرده است و گفته: ما می‌خواهیم در ایران عملیاتی انجام دهیم و کاندیدای ما برای این عملیات شما هستید. بنابراین باید خودتان را آماده کنید. بعد نامهای را به من نشان داد که خیلی عجیب بود و روی امضای آن هم دست گذاشت و گفت: این خط کیست؟ گفتیم: نمی‌شناسم. گفت: نامه را بخوان. در نامه نوشته بود: جناب دکتر بقایای شما می‌دانید که من در ایران بیش از همه به شما احترام و اعتماد دارم. اینها چند روز قبل از کاخ‌های سیاه و سفید من را احضار کرده‌اند و نظر من را در مورد ایران خواسته‌اند و من گفته‌ام تنها کسی که امروز می‌تواند سکاندار این کشتی طوفان‌زده شود، دکتر مظفر بقایای است. آنها به من گفتند ما فرصت برای مطالعه می‌خواهیم و بعد از یک هفته به من پاسخ دادند OK (که انگلیسی نوشته شده بود) و یک OK غلیظ هم گفتند. بنابراین دکتر بقایای شما خود را آماده کنید. آن زمان من فقط این نامه را خواندم و نفهمیدم از جانب چه کسی است اما سال‌ها بعد در کتابی که منتشر شد، عین این نامه را دیدم، با امضای احمد احرار.

در طول مجلس اول عملکردهای آیت بسیار سؤال برانگیز و جهت‌دار بود و به سمت افزایش تنش می‌رفت. من مواردی از مواضع ایشان را مطرح می‌کنم؛ می‌دانید که در مجلس اول آقای سلامتیان نماینده اصفهان، به اعتبارنامه آقای آیت اعتراض کرد و می‌کوشید که اعتبارنامه وی در مجلس تصویب نشود. مستندات آقای سلامتیان هم همکاری ایشان با مظفر بقایای و موضع ضد مصدقی‌ای بود که آقای آیت داشت. خوشبختانه اکنون با انتشارات متعدد و اسناد منتشر شده از طرف نهادهای دولتی انگلیس و آمریکا و محققین مستقل، دیگر مسئله مصدق حل شده و خیلی از روحانیون و کسانی که پیش از این به مصدق توهین می‌کردند و تهمت می‌زدند، او را به عنوان رهبر نهضت‌مندی به رسمیت می‌شناسند، ولی آن موقع این گونه نبود. آن موقع آقای آیت برای این که اختلافش را با آقای بنی‌صدر بروز بدهد و اجرایی کند، مجبور بود از حمله به مصدق شروع کند و همیشه در مجلس می‌گفت: "مصدق السلطنه". او می‌دانست که بنی‌صدر به شدت مصدقی است. به همین دلیل از این کانال وارد شد تا بتواند بنی‌صدر را هم تخطئه و حذف کند.

مورد دیگر، عملکرد آقای آیت در تعطیل کردن دانشگاه‌ها بود، او به شدت در این زمینه کار می‌کرد. در همان روزی که اعتبارنامه وی مطرح شد و سلامتیان اعتراض کرد، آقای آیت از خودش دفاع کرد. من عین جملاتش را از روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۵۹/۵/۲۴ نقل می‌کنم: "بله، من گفته‌ام و می‌گویم که استادها می‌خواهند غیراسلامی باید از دانشگاه بیرون انداخته شوند و اگر این توطئه است، حاضریم به خاطر آن اعدام هم بشوم. ما استاد غیراسلامی نمی‌خواهیم. برود یک جای دیگر کار کند، ولی مغز دانشجویان ما را مسموم نکند. ما دو دسته را گفته‌ایم جلوی‌ش را بگیرند، یکی جنبشی‌ها [که منظورش سازمان مجاهدین بود] و دیگری فدایی‌ها. این حرف را ایشان حدود ده ماه قبل از شروع جنگ مسلحانه می‌زدند. وی می‌گوید ما گفته‌ایم که جلوی‌ش را بگیرند. قبل از حمله عراق به ایران و قبل از شروع سی‌خرداد ۶۰، می‌گویند که دانشگاه‌ها به این صورت فعلی باید تعطیل شوند. منظور وی از "ما" و "گفته‌ایم" نمی‌تواند فقط خودش باشد. حتماً منظورش حزب جمهوری اسلامی است. اصطلاحات را نگاه کنید: "استادهای غیراسلامی باید از دانشگاه بیرون انداخته شوند". این لحن و این ادبیات به شدت قدرت‌طلبانه و حتی فاشیستی است و حتی مغایر با فضای پلورالیستی دوران انقلاب است، که همه گرایش‌ها در آن مشارکت داشتند و رهبری آقای خمینی را پذیرفته بودند. نمی‌گویند "استادان ضدانقلابی" یا "استادان رستخیزی" یا "استادان ساواکی"، تأکید روی استادها غیراسلامی، آن هم نسبت به قشر دانشگاهی، فقط می‌تواند یک توطئه حساب شده ضد ملی باشد. نکته مهم‌تر این است که آقای آیت یک آدم تازه‌کار و مبتدی در حوزه سیاست هم نیست و یا یک حزب‌اللهی متمصب و معتقد هم نیست که اشکال معرفتی داشته باشد. ایشان در تیرماه ۵۹ در مصاحبه‌ای مطبوعاتی [به نقل از روزنامه انقلاب اسلامی مورخ ۱۳۵۹/۴/۲۲ شماره ۲۸۶] ادعا می‌کند: "ولایت فقیه را من باعث شدم که تصویب شود". می‌گوید: "من کاندید ریاست مجلس و نایب رئیس مجلس هستم و می‌خواهند مرا ترور شخصیت کنند". می‌گوید: "به من که حمله می‌کنند، به این دلیل است که قرار است من رئیس مجلس بشوم!" این نشان می‌دهد که ایشان حمایت‌هایی از جانب بزرگان حزب جمهوری اسلامی داشته است که این گونه حرف می‌زدند و این قدر مطمئن است که رئیس یا نایب رئیس مجلس خواهد شد. بعد می‌گوید: "من می‌خواهم مواردی را در مجلس مطرح کنم؛ ناپود کردن هلی کوپترهای آمریکا در طیس و مسئله

آیت: "بله، من گفته‌ام و می‌گویم که استادها غیراسلامی باید از دانشگاه بیرون انداخته شوند و اگر این توطئه است، حاضریم به خاطر آن اعدام هم بشوم. ما استاد غیراسلامی نمی‌خواهیم. برود یک جای دیگر کار کند، ولی مغز دانشجویان ما را مسموم نکند. ما دو دسته را گفته‌ایم جلوی‌ش را بگیرند، یکی جنبشی‌ها [که منظورش سازمان مجاهدین بود] و دیگری فدایی‌ها". این حرف را ایشان حدود ده ماه قبل از شروع جنگ مسلحانه می‌زدند

درست یکسال قبل از شروع فاز مسلحانه، آیت می‌گوید: "تبلیغ کنید که مجاهدین و بنی‌صدر با هم هستند." و می‌خواهد حساسیت منفی نسبت به مجاهدین را به بنی‌صدر هم تسری دهد

آیت یک سال پیش از شروع فاز مسلحانه می گوید: "کارشکنی در امور کنید، مانع از موفقیت شدن بنی صدر در انجام کارها بشوید، ایجاد بدبینی نسبت به بنی صدر کنید. بستن دروغ های بزرگ به بنی صدر... الان استادهای غیر اسلامی باید تصفیه شوند. این زمزمه ای است که باید از پایین سروصدایش را بلند کرد."

آیت از سال ۱۳۴۲ از وحدت روشنفکران مذهبی و روحانیت حوزه وحشت داشته است و به همین منظور متوسل به دروغ و تهمت علیه بازرگان و طالبانی می شود

گروگان ها را مطرح خواهیم کرد... من خطوط استعمار را شناختم... افشای اسناد لانه جاسوسی را خواستم که اسم هر کس که در آن است منتشر کنم... در جایی هم می گوید: "اسم روزنامه انقلاب اسلامی را بگذارید ضد انقلاب اسلامی". روزنامه انقلاب اسلامی متعلق به بنی صدر بود و یک نفر از افراد پرنفوذ حزب جمهوری اسلامی این گونه شدید به آن حمله می کرد، این خلاف میل آقای خمینی بود که آن موقع توصیه به وحدت و آرامش می کرد و ما اسنادش را در گفت و گوهای گذشته آوردیم.

ما از مهندس سبحانی شنیدیم که در شورای انقلاب مطرح می شود که صدویست روزنامه درمی آید که همه علیه انقلاب هستند، خوب استاروز نامه ای باشد که از انقلاب دفاع کند، بنا بر این به بنی صدر مأموریت می دهند که این روزنامه را منتشر کند.

همان طور که گفتید، بنی صدر روزنامه انقلاب اسلامی را با حمایت روحانیت مبارز در اوایل سال پنجاه و هشت منتشر کرد و حتی من شنیدم یا در جایی خواندم که امام هم به آن کمک مالی کرده اند تا راه بیفتد. اما آقای آیت از اعضای مرکزیت حزب جمهوری اسلامی این گونه پس از کمتر از یک سال چنین به بنی صدر، رئیس جمهور منتخب مردم و روزنامه انقلاب اسلامی به شدت و بی محابا حمله می کرد.

مسئله ای که آن موقع خیلی سروصدا کرد، نواری بود که از آیت پخش شد. گویا یکی از هواداران سازمان مجاهدین خلق در محفلی که با آیت صحبت کرده بود، مخفیانه سخنان آیت را ضبط کرده بود. آن فرد خودش را سمیات و هوادار آیت نشان داده و به ظاهر آنجا آقای آیت فریب خورده و حرف هایش را به صراحت و بی پرده گفته بود. بعدها آنچه در نوار ضبط شده بود در روزنامه چاپ شد و سروصدای زیادی به پا کرد. من بخشی از سخنانی را که در نوار گفته شده، از روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۵۹/۳/۲۸ - درست یک سال قبل از شروع فاز مسلحانه - نقل می کنم: "ما باید خودمان را برای روزی آماده کنیم که این [آقای بنی صدر] ممکن است استعفا کند. گرچه بعید می دانم، ولی ناچار می شوند بگذارندش کنار". آقای آیت از آن موقع مسئله حذف بنی صدر را در سر می پروراند. این که چه کسانی پشتیبان او هستند، کاملاً بحث برانگیز است. بعد توصیه می کند: "روی بنی صدر خیلی معقول می توانید تکیه کنید، کارشکنی در امور کنید، مانع از موفق شدن بنی صدر در انجام کارها بشوید، ایجاد بدبینی نسبت به بنی صدر کنید. بستن دروغ های بزرگ به بنی صدر... الان استادهای غیر اسلامی باید تصفیه شوند. این زمزمه ای است که باید از پایین سروصدایش را بلند کرد."

منظور وی از پایین، دانشجویان، توده های مردم و حزب الله هستند. سپس می گوید: "به خصوص شما باید شروع به کنترل دبیرستان ها کنید. [بنی صدر] هیچ کاری نمی تواند بکند با این قانون اساسی، با این شورای انقلاب، با این امام. مقابلش نگاه داشته ایم و گفتیم اوضاع از چه قرار است. هیچ کاری نمی تواند بکند. هر چه بخواهد سروصدا کند، باعث می شود روز به روز ضعیف تر بشود." توطئه برای تخریب رئیس جمهور منتخب مردم. می گوید: "بهشتی نظرش در مورد ضدیت با بنی صدر با من است." در نوار برای اولین بار ایشان ادعا می کند که آقای دکتر بهشتی موافق نظر من در ضدیت با بنی صدر است.

شاید اغراق کرده باشد.

ممکن است، ولی به هر حال آن چیزی است که آنجا می گوید. من نمی گویم که همه قضاوت ها و اخبار و نقل قول های وی از دیگران درست بوده است، ولی بحث سز توطئه ای است که ایشان طراحی می کند. می گوید: "اول کار که این جریان [بنی صدر] شروع شد، دکتر بهشتی و آقای خامنه ای یا دیگران می پنداشتند که اینها آدم هایی بودند که می توانستند در خط امام باشند و حتی فکر می کردند [تیمسار] مدنی در این خط باشد، بنی صدر، جبهه ملی و از این قبیل. اولین کسی که از قبل از انقلاب و حالا حتی دقیقاً از موقع انقلاب صریحاً این مسائل را عنوان کرد که اینها در خط امام نیستند، من هستم. حتی موقعی که داشتیم حزب جمهوری اسلامی را علناً پایه گذاری می کردیم، اینها فکر می کردند پیمان، بازرگان، بنی صدر، سنجایی و مدتی، همه قابل همکاری هستند."

کاملاً مشخص است که از همان ابتدای انقلاب دیدگاه تفرق و واگرایی با دیگر نیروها در استراتژی آقای آیت مطرح بوده است و روی ایجاد اختلاف و حذف نیروهای ملی و مذهبی، غیر روحانی، چگونه از قبل طرح و برنامه مدون داشته است. در همان جا، درست یک سال قبل از شروع فاز مسلحانه، می گوید: "تبلیغ کنید که مجاهدین و بنی صدر با هم هستند." و می خواهد حساسیت متفی نسبت به مجاهدین را به بنی صدر هم تسری دهد.

این بحث ها قبل از انقلاب فرهنگی است یا بعد از آن؟

انقلاب فرهنگی در اردیبهشت ۵۹ بود، این سخنان در خرداد ۵۹ گفته شده است. می گوید: "بعد از چهارده خرداد،





حسن آیت

**آیت: اولین کسی که از قبل از انقلاب و حالا حتی دقیقاً از موقع انقلاب صریحاً این مسائل را عنوان کرد که اینها در خط امام نیستند، من هستم. حتی موقعی که داشتیم حزب جمهوری اسلامی را علناً پایه گذاری می کردیم، اینها فکر می کردند، پیمان، بازرگان، بنی صدر، سنجابی و مدنی، همه قابل همکاری هستند**

مطلقاً نه امتحانی خواهد شد و نه دانشگاهها باز خواهد بود. دانشگاه تعطیل خواهد شد.

یعنی حمله به دانشگاهها شروع شده و او می گوید که بعد از چهارده خرداد دیگر باز نمی شود. می گوید: 'یک هجوم خیلی شدیدتر آغاز می شود و در حدی می شود که بنی صدر را به طور کلی فلج می کند. برنامه های داریم که بابای بنی صدر هم نمی تواند مقاومت کند. این دفعه مثل دفعه قبل نمی تواند مقاومت کند. مسئله مهم الان امام است. یک کلام بیاید بگویند.' مشاهده می شود که موضع او کاملاً خصمانه و حذفی است.

تتها نگرانی آقای آیت، موضع امام است. می گوید که فقط ایشان مانده که یک کلمه بگویند و مسئله تمام شود. در همان متن که آن را از روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۵۹/۳/۳۱ نقل می کنم، آیت می گوید: 'من هیچ وقت نگفتم که فاطمی انگلیسی است، ولی جبهه ملی را در خط امریکا می دانم.' آیا آقای آیت که جبهه ملی را در خط امریکا می داند از ارتباطات گسترده بقایی با انگلیسی ها و بعد امریکایی ها بی اطلاع است؟! حداقل، امروز برای همگان ثابت شده است که جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق بیشترین مقاومت را در مقابل امریکا کرد، تا جایی که امریکا چاره ای جز سرنگونی مصدق نداشت. دعوا را به زمان مصدق برمی گرداند و از آنجا می خواهد اختلافات را مطرح کند که بعد بتواند بنی صدر را بگوید. حساسیت ها را خوب شناخته است. در همان جا می گوید: 'در سال ۱۳۴۲ دکتر بقایی اولین سیاستمداری بود که از امام دفاع کرد.' لاهنداف و اغراض دکتر مظفر بقایی را از زبان مهندس سجایی نقل کردم، ولی طرح این مطلب در این مقطع زمانی از طرف آیت معلوم است که به منظور 'تطهیر' بقایی و دفاع از اوست و با اعلام قطع رابطه با او نمی خواند همچنان که مهندس سجایی هم از قول بازجویی و اسنادی که بعدها منتشر شد بر آن تأکید دارد، می شود گفت که آقای آیت نفع جدی در این قضیه داشته است.

من جمله ای از روزنامه جمهوری اسلامی نقل کنم که ببینید چقدر این روزنامه حتی، تحت تأثیر آقای آیت بوده است. روزنامه جمهوری اسلامی در مورخ ۱۳۵۹/۵/۱۴ می نویسد: 'روزنامه انقلاب اسلامی بی شرم تر و زل تر از ساواک است.' درگیری با رئیس جمهور مملکت را به طور جدی شروع کردند. این نحوه برخورد با رئیس جمهور مملکت که حمایت قانون، رأی مردم، حمایت امام و حمایت اکثر روحانیون به هنگام انتخاب را داشته و در رامننداری و حمایت مالی روزنامه اش مورد توجه امام و روحانیت مبارز بوده است، خیلی معنادار و تأمل برانگیز است. بهرستی، حکایت از یک تصمیم گیری جدی برای حذف رئیس جمهور در یک کارگان قدرتمند دارد. با این نقل قول هایی که شد، نقش آقای آیت بسیار مشکوک است. به گونه ای که می توان حدس زد که شاید بعد از انتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری، ذهن روحانیت حزب جمهوری اسلامی را هم ایشان عوض کرد، حزب را به اینجا کشاند و به شدت بر عملکردهای بعدی این جریان تأثیر گذاشت.

هدف جریانی مثل آیت از حذف بنی صدر چه بود؟ شما می گویند موقعی که لازم می شد، به عنوان یک هم ره، جریانات نهضت ملی را پیش می کشید و می گفت که بنی صدر مصدقی است. آیا هدف از این حذف این بود که آیت می دانست تا بنی صدر حذف نشود، جریان های عدالت طلبی که مبارزه کرده بودند، حذف شدند نیستند، یا هدف چیز دیگری بود؟

دقیقاً درست است. این درست در خط برژینسکی بود که در مصاحبه چشم انداز ایران شماره ۱۳ به آن اشاره داشته. یعنی حفظ نظام سرمایه داری و وابسته به غرب به نظر می رسد که وظیفه این کار از جانب گروهی در حاکمیت، حال آگاهانه یا غیر آگاهانه، آن موقع به آیت واگذار شده بود. هیچ کدام از روحانیون مبارز قبل از انقلاب، امام و دیگران در آن مقطع زمانی چنین موضعی نداشتند. صراحتاً قاطعیت و دشمنی تا این حد علیه رئیس جمهور منتخب مردم، می توانست با این تحلیل باشد که برای اجرای خط برژینسکی احتیاج به یک شروع کننده هست و آقای آیت این کار را شروع کرد. آن موقع هم حکومت دوگانه بود؛ بنی صدری بود که رئیس جمهور قانونی مملکت بود و به طور نسبی از آزادی ها و از حضور دیگر اجزای گروهها حمایت می کرد و یک پیش نسبتاً دموکراتیک داشته چون خودش را طرفدار مصدق می دانست. شاید در گفت و گوی قبلی گفته باشم که بنی صدر در رابطه با مصدق و مدرس کار زیادی کرده بود، خیلی هم روی این دونفر تمصب داشت و طبعاً همین دیدگاه هم در خودش بود، علی القاعده نمی توانست مخالف آزادی باشد. اینها متوجه شده بودند که یک پایه حکومت، رئیس جمهوری است که مشروعیت دارد و رأی آورده است و دارد از این نیروها دفاع می کند و آنها هم متقابلاً از وضع صدر دفاع می کردند. اینها متوجه شده بودند که سازمان مجاهدین، جناح های چپ و جبهه ملی، ارتباطات نزدیکتری با بنی صدر داشتند. حتی نهضت آزادی به طور نسبی از حضور بنی صدر منتفع می شدند و نفس می کشیدند و تعطیلشان هم درست بود و در ایران سابقه داشت که به هنگام دوگانه بودن حاکمیت، به طور نسبی آزادی وجود دارد و الا در زمان وحدت در حاکمیت، این فضا بسته می شود. همان طور که پیش بینی می کردند، یعنی با حذف بنی صدر، فضا به سرعت بسته شد. فعالیت های سیاسی تعطیل و روزنامه ها هم بسته شدند. به این ترتیب آیت دقیقاً انگشت را جای مناسبی گذاشته بود؛ این که اگر بنی صدر

## روزنامه جمهوری

اسلامی در مورخ

۱۳۵۹/۵/۱۴

می نویسد: "روزنامه"

انقلاب اسلامی

بی شرم تر و رذل تر از

ساواک است."

درگیری با

رئیس جمهور مملکت

را به طور جدی

شروع کردند. این

نحوه برخورد با

رئیس جمهور مملکت

که حمایت قانون، رأی

مردم، حمایت امام و

حمایت اکثر

روحانیون به هنگام

انتخاب را داشته و در

راه اندازی و حمایت

مالی روزنامه اش

مورد توجه امام و

روحانیت مبارز بوده

است، خیلی معنا دار

و تأمل برانگیز است

حذف می شد و یا این که شرایط طوری پیش می رفت که امام وی را حذف می کرد، حذف دیگران مشکل نبود. حتی قبل از این ماجراها در سال ۱۳۵۸ از بعضی از روحانیونی که حالا فوت کرده اند نقل قول می کردند که می گفتند: "حذف مار کیست ها و ملیون برای ما مشکل نیست. مشکل برای ما حذف مسلمان های درون جامعه است، مجاهدین و دیگران" بنی صدر هم خیلی مورد حمایت امام قرار گرفته بود. یکبار امام خیلی از او تجلیل کرد و این زمانی بود که بنی صدر شدیداً مورد حمله قرار گرفته بود. اطلاعاتی که آیت الله موسوی تبریزی در این مورد در شماره ۲۲ چشم انداز ایران و اخیراً دکتر صادق طباطبائی در مصاحبه یاس نو گفته اند بسیار روشن کننده است.

به نظر می رسد تشخیص آقای آیت از موضع و با اهداف خودش درست بوده است؛ به این مفهوم که در راستای یک استراتژی، از نظر تاکتیکی نخست باید بنی صدر را حذف کند تا بتواند بقیه جریان های عدالت طلب، چپ مذهبی و غیر مذهبی را حذف نماید و عملاً هم همین گونه شد و استراتژی آیت اجرا شد و خیلی از مشکلات امروز ما ریشه در آن اقدامات دارد.

■ یعنی حلقه ضعیف را بنی صدر می دانست؟

□ حلقه ضعیف بنی صدر نبود؛ برعکس، در آن ماجراها بنی صدر حلقه قوی بود، منتها بنی صدر خاکریز اول بود و می بایست فتح می شد. به همان دلایلی که گفتم.

■ چرا حذفش راحت تر بود؟

□ راحت تر نبود، لازم بود. دیدیم که چقدر هم مشکل بود. مثلاً می توانستند اول به مار کیست ها حمله کنند، ولی اگر به مار کیست ها حمله می کردند، ضمن این که تنش ایجاد می شد، بنی صدر مخالفت می کرد و به اهداف خود هم نمی رسیدند؛ هدف مبارزه با پلورالیسم بود. باید ابتدا حکومت یکدست می شد.

■ اما مار کیست ها در گنبد کاووس و کردستان در گیر بودند و این می توانست بهانه مناسبی برای حذف آنها باشد.

□ ایجاد تنش در آنجا مقطعی و محدود بود و دیدید که زود هم جمع و جور شد، هم مار کیست ها حیطه عمل آنها محدود بود و هم عده دیگری از خود آنها، اقدامات آنها را محکوم کرده بودند. به طور کامل، بدون حذف بنی صدر نمی توانستند این کار را بکنند. اگر می خواستند فضا را فضای امنیتی، اطلاعاتی و نظامی کنند، لازم بود که اول بنی صدر حذف بشود. اتفاقاً حذف بنی صدر مشکل تر بود، ولی لازم تر، و بدون آن کامل کردن پروژه مقدور نبود. انتخاب درست انجام شده بود.

■ بعدها تعطیلی در جامعه مطرح شد با عنوان "دوقطبی کردن کاذب آیت - بنی صدر" با توجه به آن تحلیل، پرسش این است که واقعاً بین جریان "آیت - بنی صدر" یا به عبارتی حزب جمهوری - بنی صدر اختلاف بنیادی و واقعی وجود داشت یا نه؟ اصلاً دعوا بر سر چه بود؟

□ فرض کنیم خطوط انحرافی، مشکوک، جاسوسی و این چیزها در آن قضایا دخیل نباشند. خوب همه انقلاب کرده بودند، حسن نیت هم داشتند، اختلاف نظر هم با همدیگر داشتند، ولی اگر در نفس انقلاب، مبارزه با امپریالیزم و حفظ استقلال مملکت هم عقیده بودند، نباید این اختلافات عمده می شد. این بحثی است که امروز هم ما داریم؛ اگر دوم خردادی های صادق یا حزب اللهی های صادق را نگاه کنیم، در خواهیم یافت که ممکن است همه طرفدار اسلام و اعتدالی جمهوری اسلامی باشند، اما این نباید به سمتی برود که یکی دیگری را حذف کند، این همه تهمت، فحاشی، افتراء، توطئه و کارشکنی چرا؟ تحلیل مورد اشاره شما از این نظر درست است که اگر حسن نیت داشتند نباید یکی دیگری را حذف می کرد، باید با هم چالش فکری می کردند، به این مفهوم، "کاذب" است. اگر خاطراتان باشد، در گفت و گوی نخسته بیرامون خط برزینسکی در گوادلپ به تفصیل بحث کردیم. برزینسکی در آنجا گفته بود: "کاری بکنیم که نیروهای جریان چپ را با آقای خمینی درگیر کنیم تا به وسیله خود آقای خمینی اینها حذف بشوند، نیروهای چپ دچار اشتباه و خطا شوند و آقای خمینی هم اینها را حذف کند."

■ دو طرف هم حتماً عواملی داشتند.

□ بله، حتماً داشتند. ما اطلاعات کمی داریم. شاید روزی این اطلاعات از جانب سیا، اتلیج جنس سرویس و وزارت خانه های خارجه غرب منتشر شود. موقعی که اینها همدیگر را حذف کنند انقلاب به شدت ضعیف و اهداف آن فراموش می شود، همان طور هم شد. به جای اجرای اهداف قانون اساسی در مورد حقوق شهروندان در مورد عدالت، آزادی، کرامت انسانی که در ۴۵ اصل از قانون اساسی تبلور یافته است، هدف حذف یکدیگر شده بود. این هدف طرح برزینسکی بود. حذف بنی صدر ضایعاتی به دنبال داشته. آقای آیت این روی سکه را ندیده بود که اگر استراتژی حذف اجرا می شد، دوران کودتای ۲۸ مرداد

نبود که شاه توانست کنترل کامل ایجاد کند، که اگر بنی صدر را حذف کند آن طرف هم بیکار نمی نشیند و واکنش نشان می دهد. چنان که خود آیت هم یکی از قربانیان آن طرف قضیه شد. با این دید که نگاه کنیم، کاذب می شود، مگر این که ما دقیقاً بتوانیم ثابت کنیم یا بعدها اسناد و اطلاعاتی منتشر بشود که کسانی خط برزیسکی را آگاهانه به عنوان "مامور" اجرا می کردند؛ که البته هنوز چنین اطلاعاتی به دست نیامده است. گرچه می گویند بعدها نسبت به آیت مشکوک شده بودند یا این که من شنیدم - البته ممکن است موقوت نباشد - که گفتند امام اسم ایشان را از لیست شهدا حذف کرده است.

■ گزارش مفصلی در رابطه با آیت در نشریه راه مجاهد چاپ شد که نشان می داد از تاریخی به بعد دیگر شهید خطاب نشده بود. این گزارش با خبری که شما گفتید همخوانی دارد.

□ هنوز هم گاهی در تلویزیون به عنوان شهید از او اسم می برند.

■ این دو قطبی کردن کاذب انقلاب نه به این معناست که در خود انقلاب دو قطب وجود داشته باشد، بلکه به این معناست که یکی می خواست بگوید انقلاب یعنی بنی صدر و یکی هم می خواست بگوید که تداوم انقلاب یعنی آیت. آن موقع دیده شد که نه آیت سمبل انقلاب است و نه بنی صدر؛ به این دلیل که هر دو به شدت ضد کمونیست ضد مجاهد، ضد فدایی و... بودند و در آثارشان هم این اندیشه ها را مطرح کرده اند. اگر هم بنی صدر به مجاهدین نزدیک شد، به عنوان استفاده از بازوی قدرت بود تا از قدرت تشکیلی آنها به نفع خود استفاده کند. آنها نیز سعی داشتند از جایگاه قانونی بنی صدر بهره مند شوند. بنی صدر در مورد کمونیست ها گفته بود: "چپی های شوروی یعنی توده های ما، با چپی های مانوئیستی اختلاف عمیق دارند و همدیگر را نفی می کنند، اینها هر دو فدایی ها را نفی می کنند، ما هم بیکار نیستیم." این نمونه ها نشان می دهد که در موارد متعدد دیدگاه های بنی صدر و آیت به هم نزدیک بود. با این وجود چرا آیت به شدت پیگیر حذف بنی صدر بود؟

□ این درست است که آیت و بنی صدر هر دو ضد کمونیست و ضد مجاهد بودند و بنی صدر هم قدرت طلب بود، منتها یک اختلاف با هم داشتند. بنی صدر چون سال های طولانی در غرب بود و مصدقی بود، به شیوه گفت و گو هم اعتقاد داشت. از سوی دیگر بنی صدر خود را وابسته به جبهه ملی و مصدق می دانست و آیت وابسته به مظفر بقایی. یعنی سابقه تاریخی این دو به یک تضاد آشتی ناپذیر بازمی گشت که پس از ۲۵ سال مجدداً داشت این تضاد فعال می شد، با همان اهداف کودتای ۱۳۳۲.

■ آیت هم در انگلستان بود.

□ ولی به شیوه گفت و گو اعتقادی نداشت. آیت پیش از انجام هر گفت و گو و مباحثه ای در مورد بنی صدر، برای حذف او توطئه و موضع گیری خصمانه کرده بود. نقل قول هایی که آوردم نشان می دهد وی از قبل مصمم بود که این جریان را حذف کند. اما بنی صدر در یک گفت و گوی تلویزیونی با فردی به نام بابک زهرایی که از ترانسکیست ها و از دانشجویان ایرانی مقیم امریکا بود، شرکت کرد. بعد که فشار آوردند که این مناظره در تلویزیون انجام نگیرد، بنی صدر چند بار این مناظره را در دانشگاه ها برگزار کرد. بنی صدر به گفت و گو و درگیری فکری اعتقاد داشت، ولی آیت موضع ضد کمونیستی، ضد مجاهدی و ضد مصدقی داشت که او را به مرحله عمل خصمانه کشانده بود. معتقد بود که باید عملاً آنها را حذف کرد. می گفت: "ما باید دروغ های بزرگ به بنی صدر ببندیم، نگذاریم کارهایش پیش برود." اینها همه رفتارهای ضد اخلاقی و ضد اسلامی است. این دیگر مبارزه سیاسی نیست. کارشکنی، تهمت و تبلیغات این گونه علیه یک مسلمان و حتی غیر مسلمان، دیگر توطئه است. اینها شیوه های کسی است که از پیش تصمیم گرفته می خواهد این برنامه را اجرا کند. از این منظر این دو با هم اختلاف داشتند. البته استدلال شما درست است، بنی صدر هم نظر خوشی به مارکسیست ها و مجاهدین نداشت. روزی که ایشان رئیس جمهور شد، گفت: "من با رجوی در مورد دو موضوع بحث می کنم، بعد ممکن است با آنها همکاری کنم. یکی راجع به استالینیزم و یکی راجع به دموکراسی" ولی بعد دلیل فشارهایی که به هر دو طرف - سازمان مجاهدین و بنی صدر - وارد شد نه تنها این بحث ها را مطرح نکرد، بلکه به مجاهدین نزدیک شد. البته روند نزدیک شدن بنی صدر به مجاهدین هم کاذب بود، به این دلیل که نتوانستند با هم دوام بیاورند و به عبارت دیگر، بنی صدر از سازمان مجاهدین فریب خورد. به طوری که در سال ۱۹۸۵ یا ۱۹۸۶ که من در انگلیس بودم، این را از دکتر تقی زاده - دوست نزدیک آقای بنی صدر - شنیدم که از قول بنی صدر گفت: "ما اول فکر می کردیم که سازمان مجاهدین، سازمانی است که اطلاعات دقیق دارد و آمار، نظر سنجی ها و اطلاعاتی که به ما می دهد دقیق است و در مخفیگاه که آمدند و گفتند که استقبال از ما و شما زیاد است و ما پیروز می شویم، من هم تشویق شدم و آن اقدامات را کردم و بعد فهمیدم که همه اینها دروغ بوده است و سازمان این توانایی ها را نداشته است." ■ بنی صدر در کتاب خاطرات خود به نام "درس تجربه" که به تازگی منتشر شده می نویسد: "مجاهدین در

این درست است که  
آیت و بنی صدر هر  
دو ضد کمونیست و  
ضد مجاهد بودند و  
بنی صدر هم  
قدرت طلب بود،  
منتها یک اختلاف با  
هم داشتند. بنی صدر  
چون سال های  
طولانی در غرب بود  
و مصدقی بود، به  
شیوه گفت و گو هم  
اعتقاد داشت. از سوی  
دیگر بنی صدر خود  
را وابسته به  
جبهه ملی و مصدق  
می دانست و آیت  
وابسته به مظفر  
بقایی. یعنی سابقه  
تاریخی این دو به یک  
تضاد آشتی ناپذیر  
باز می گشت که پس از  
۲۵ سال مجدداً داشت  
این تضاد فعال  
می شد، با همان  
اهداف  
کودتای ۱۳۳۲

در آن مقطع اگر  
 آیت الله بهشتی یا  
 آقای خامنه‌ای یا  
 مرحوم باهنر  
 می خواستند کسی را  
 حذف، تصفیه یا  
 محاکمه حزبی کنند،  
 می توانستند. منتها  
 من فکر می کنم تکیه  
 آیت بر حذف  
 جریان های  
 غیر روحانی، با توجه  
 به بینش سیاسی  
 مؤتلفه و همچنین  
 روحانیت  
 حزب جمهوری  
 اسلامی بستر  
 مناسب را فراهم کرد،  
 یعنی تشخیص داده  
 بود که می تواند  
 بستر مناسبی برای  
 کاشتن بذر اختلاف  
 بین نیروهای انقلاب  
 و تخریب اهداف آن  
 باشد

مخفیگاه سراغ من آمدند که مهاجرت کنیم. من گفتم در ایران می مانم، اگر در انتخابات ریاست جمهوری بعدی رأی آوردم، که مهاجرت را می پذیرم، اگر هم رأی نیاوردم، اطلاعیه می دهم، علنی می شوم و به مردم می گویم که شما این کودتا را تشخیص ندادید. ولی مردم ایران حق دارند که سر نوشت خودشان را، خودشان تعیین کنند. بعد مستقیم به ما اطلاع دادند که رجایی بیشتر از دومیلیون رأی نیاورده است. بنابراین من خودم را رئیس جمهور قانونی اعلام کردم و رجوی را هم به نخست وزیر شورای مقاومت منتصب کردم. در آن مقطع دید بنی صدر نسبت به رجوی این بود که "عامل و منتصب" اوست. با این صحبت شما هم شاید همخوانی داشته باشد، ولی چرا بنی صدر این موضوع را به تازگی گفته است؟ او در سال ۱۳۶۵ گفته که فریب خورده ام، اما در کتابی که سال ۱۳۸۱ چاپ شده، موضوع فریب خوردن را مطرح نمی کند.

□ می دانید که جدایی بنی صدر از رجوی زیاد طول نکشید. آقای بنی صدر در سال شصت و یک از رجوی جدا شد. این هم تأیید می کند که بنی صدر مورد سوء استفاده قرار گرفت و بعد که متوجه شد از آنها جدا شد. البته باید توجه داشته باشید که مواضع بنی صدر در میان دوستانش با مواضع علنی او با توجه به روحیاتش متفاوت می باشد. بالاخره بنی صدر نویسنده کتاب "کیش شخصیت" است!

■ شما در کتاب "روند جدایی" که سال ۱۳۵۹ چاپ و منتشر شد، تشخیص داده بودید که بنی صدر خط مشی انحرافی دارد و به سازمان هم هشدار داده بودید که خوشبینی آنها نسبت به بنی صدر بیجاست و باید مرزی با بنی صدر داشته باشند.

□ بنی صدر قبل از انقلاب تز "سه جهان" را پذیرفته بود. تز سه جهانی که مبتکرش مائوتسه تانگ بود و معتقد بود که ما باید با آمریکا و اروپا علیه شوروی متحد بشویم و نزدیکی مان را به اروپای غربی و شرقی تقویت کنیم. این تز، غلط از کار درآمد، چون اول شوروی فروپاشید در حالی که مائو پیش بینی فروپاشی آمریکا را قبل از شوروی می کرد. مائو، شوروی را رو به رشد و آمریکا را رو به زوال ارزیابی کرده بود. بنی صدر تکیه زیادی به اروپا کرد. او اوایل زمان ریاست جمهوری اش بیانیة روشنفکرانه معروفی داد و خطاب به اروپا، که تقلیدی هم از فرانتز فانون بود. او فکر می کرد که طبق نظریه سه جهان می تواند اروپا را از آمریکا جدا کند و یا وجدان رهبران اروپا را بیدار کند! به نظر من شناخت ایشان از امپریالیزم و روابط پیچیده کشورهای امپریالیستی ضعیف بود و نمی دانست که اروپا و آمریکا با هم متحد استراتژیک هستند و توافقات بنیادی دارند و از همدیگر، در مورد انقلابات جهان سوم جدا نخواهند شد. به همین دلیل می گویم که سازمان از موضع تحلیلی به سراغ بنی صدر نرفت، بلکه از موضع فریب دادن او رفت. سازمان معتقد به تز سه جهان نبود بلکه به بلوک شوروی نزدیک بود. سازمان از این موضع تحلیل کرد که بنی صدر مشروعیت داشت، رأی گرفته بود و رئیس جمهور بود و این مشروعیت بنی صدر اگر احیاناً با دخالت سازمان ملل متحد بشود، بعدها می توانند در سرنگونی نظام نقش داشته باشند، بعد که به اروپا رفتند، بنی صدر آقای رجوی را در اروپا مطرح کرد و او بود که گفت رجوی نخست وزیر من است. به این ترتیب، رجوی در اروپا جا افتاد و سازمان و تشکیلات خودش را به کار گرفت و دیدید که پس از جاقفان، بنی صدر را هم حذف کرد. بنی صدر هم جدا شد و افشاگری هایی نسبت به هم کردند که همه از آن مطلع هستند. آن کس که فریب خورد (در چارچوب اهداف خودشان) بنی صدر بود نه سازمان.

■ برگردیم به بحث پیرامون آیت. شما گفتید که آیت در مرکزیت حزب جمهوری اسلامی بود. اما اخباری هم وجود داشت که ایشان در آستانه حذف تشکیلاتی بود؛ قبل از انفجار هفت تیر، آقای بهشتی به او دستور تشکیلاتی داده بود که اگر با انتخاب میرحسین موسوی به عنوان وزیر خارجه مخالفت کند، حتماً از حزب جمهوری اسلامی حذف خواهد شد. همچنین آقای بهشتی به مهندس سبحانی گفته بود: "اگر کوچک ترین ارتباطی با حزب زحمتکشان برای این فرد (آیت) پیدا کردید، از عضویت حزب جمهوری اسلامی حذف می شود" به رغم این مخالفت ها، آیت به چه کسی اتکا داشت؟ آیا جریان وسیعی از حزب زحمتکشان در حزب جمهوری اسلامی نفوذ کرده بود؟

□ خود این خبر نشان می دهد که آیت ذاتاً ضد روشنفکر دینی هم بود، چون میرحسین موسوی یک روشنفکر دینی، طرفدار شریعتی و در واقع به نوعی مصدق بود هر چند علنی نمی کرد و این دشمنی آیت با روشنفکران دینی در دشمنی دیرینه او به نهضت آزادی از سال ۱۳۴۰ روشن است. در نامه ای که آیت در سوم آذر ۱۳۴۲ به مظفر بقایی می نویسد (کتاب زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی - حسین آبادیان، صفحه ۲۷۱، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۷) به صراحت اعلام می کند که در "کانون تشیع" به منظور تقویت حزب زحمتکشان او مقابله با دارو دسته مهندس بازرگان فعالیت می کرده است. در همان نامه می نویسد که "جمعیت نهضت آزادی با وجودی که گردانندگان آن در باطن اعتقاد به





مذهب ندارند، از این نیرو حداکثر استفاده را می‌برند و مسجد هدایت را سنگر خود قرار داده‌اند و بدین وسیله جمع‌کنندگی را به طرف خود جلب کرده‌اند و در جای دیگر در همان نامه در مورد نهضت آزادی می‌گوید: «منظور حقیقی از تشکیل آنها دین نبوده است، بلکه دین پرده‌ای بوده است بر روی نقشه‌های شوم و پلید آنها» و در جای دیگر نامه به بقایی می‌نویسد: «نهضت آزادی و بازرگان و آیت‌الله طالقانی زمینه مناسبی در بین روحانیون نداشتند» ولی با این که «روحانیت نسبت به ما» ته‌تها نظر نامساعدی نداشت، بلکه نظر مساعدی هم داشت، گذشته از آن در تمام نهضت آزادی شخصیتی که حتی قابل مقایسه با جناب‌عالی باشد وجود نداشت. با این مقدمه، بقایی را تشویق

می‌کند که از مذهب‌ها «استفاده» کند، در واقع از مذهب سوء استفاده کند. آیت‌از سال ۱۳۳۲ از وحدت روشنفکران مذهبی و روحانیت حوزه وحشت داشته است و به همین منظور متوسل به دروغ و تهمت علیه بازرگان و طالقانی می‌شود. ولی این حرف آقای بهشتی مربوط به سال ۱۳۶۰ است، آن هم موقعی که گاندیدای حزب جمهوری اسلامی برای نخست‌وزیری قرار داشت از مجلس رأی اعتماد بگیرد. به نظر من موقعی که در سال ۱۳۵۹ تواریک منتشر و آن حرف‌ها از جانب آیت مطرح شد، رهبران حزب جمهوری اسلامی باید موضع می‌گرفتند. من در اینجا به مسائل اطلاعاتی، امنیتی و تشکیلاتی تکیه ندارم، بلکه بعد سیاسی و اخلاق سیاسی را در نظر می‌گیرم. اگر از این بعد نگاه کنیم، آیت در سال ۵۹ که این حرف‌ها را درباره بنی صدر گفت و به آن اعتقاد داشت، کادر بازرسی حزب جمهوری اسلامی باید رسیدگی می‌کرد و وی را اخراج می‌کرد و با این کار از تشدید تضادها جلوگیری می‌کرد. آنچه جای تأمل جدی دارد، عدم اقدام حزبی (فقط حزب جمهوری اسلامی) است. اگر هم قصد اخراج او در داخل حزب در سال ۶۰ نبوده است، موضع بیرونی حزب در سال ۵۹ موافقت با آیت را نشان می‌دهد.

■ سران حزب هم معتقد بودند که فریب بنی صدر را خورده‌اند. بنی صدر از طرف حزب جمهوری گاندیدای مجلس خبرگان قانون اساسی بود و حتی بیشتر از آقای طالقانی رأی آورد. اینها بنی صدر را به مردم معرفی کردند و علت این تأیید و حمایت را هم ضدیت بنی صدر با نهضت آزادی عنوان می‌کردند، بعد هم که رئیس جمهور شد و به قدرت رسید، مشی خودش را پیش برد.

□ آقای بهشتی در نامه‌ای به آقای خمینی تأیید می‌کند که «بنی صدر مسلمان است و حسن نیت دارد، ولی با آنها اختلاف فکری دارد. اینها طرفدار ولایت فقیه هستند و بنی صدر به ولایت فقیه اعتقاد ندارد». آن نامه به این اشاره دارد که دو خط فکری اسلامی متفاوت وجود دارد که در هیچ کدام سوء نیت نیست. بحث من این است که اگر هم فرض کنیم که بنی صدر آقایان را فریب داده بود یا آقایان اشتباه کرده بودند، آقای آیت، چه قدر در تقویت ذهنیت روحانیت منتقد حزب جمهوری اسلامی نسبت به نهضت آزادی و بنی صدر نقش داشته است؟ خودش هم در آن نوار می‌گوید: «سران حزب، اول فکر می‌کردند که بنی صدر، بازرگان، بیمان و... در خط امام هستند، ولی حالا فهمیده‌اند که نه من از اول می‌گفتم که اینها در خط امام نیستند». این چه برداشتی از افراد است؟ آیا در سال ۱۳۵۷، «خط امام» چنین برای آقای آیت روشن و واضحی منزل بود که برای روحانیون نزدیک به امام نبود؟!

■ نیتش درست را به خودش نسبت می‌دهد، می‌گوید که من از اول با آمدن اینها و همکاری با اینها مخالف بودم و این نشان می‌دهد که رهبران روحانی حزب جمهوری اسلامی تمایل داشتند که با بنی صدر کار کنند و او را آورده‌اند و معرفی کرده‌اند یا خود امام نیز بنی صدر را حمایت کرد، ولی چه کسانی بودند که از دو طرف اختلافات را تشدید کردند؟ از آن طرف بنی صدر را آنچنان مغرور کردند که همه چیز را برای خودش می‌خواست. از این طرف هم رهبران حزب جمهوری اسلامی را نسبت به او بدبین کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که حذفش کنند.

□ در گفت‌وگوی دوم به نامه‌هایی استناد کردیم که سران حزب به امام نوشته بودند و امام را به خروج خودشان از حاکمیت تهدید کرده بودند تا امام مجبور شود یکی از این دو طرف را انتخاب کند. حدس قوی می‌زدند که بالاخره امام، روحانیت حزب جمهوری اسلامی را انتخاب خواهد کرد. البته اشتباهات بنی صدر، غرور و خودخواهی او هم، خود مزید بر علت شد.

■ برخی از کسانی که زمانی با آقای آیت در یک خانه زندگی می‌کرده‌اند، گفته بودند که ایشان نسبت به رعایت مسائل شرعی هم چندان حساس نبود، گاهی نماز می‌خواند و گاهی نمی‌خواند. چنین آدمی ناگهان مسلمان دوآتشه می‌شود، خودش را طرفدار ولایت فقیه می‌داند و هر کس را که طرفدار آن نباشد اصلاً انقلابی نمی‌داند. بعدها هم اسنادی افشا شد که ادعای ایشان مبنی بر این که بعدها با دکتر بقایی ارتباط نداشته، غیر واقعی بوده

به نظر می‌رسد  
تشخیص آقای آیت  
از موضع و با  
اهداف خودش  
درست بوده است؛  
به این مفهوم  
که در راستای  
یک استراتژی،  
از نظر تاکتیکی  
نخست باید  
بنی صدر را حذف  
کند تا بتواند بقیه  
جریان‌های  
عدالت طلب، چپ  
مذهبی و غیر مذهبی  
را حذف نماید و عملاً  
هم همین‌گونه شد و  
استراتژی آیت اجرا  
شد و خیلی از  
مشکلات امروز ما  
ریشه در آن اقدامات  
دارد

است. حتی برخی دوستان دکتر بقایی می گفتند ما به بقایی اعتقاد داشتیم، ولی بعد از انتشار وصیت نامه اش در سال ۱۳۵۸ - که در کتاب "افول یک مبارز" هم چاپ شده دیگر او را مهدور الدم می دانستیم. این قدر نسبت به بقایی روگردان شده بودند.

□ در همان نامه سوم آذر ۱۳۴۲ به بقایی، تأکید آیت بر استفاده ابزاری از مذهب و مذهبی هاست و این با خبری که شما گفتید همخوانی دارد. به همین دلیل طرفداری آیت و بقایی از ولایت فقیه و دشمنی این جنبی او با سازمان مجاهدین، جبهه ملی، مصدق، نهضت آزادی، میرحسین موسوی و روشنفکران دینی، تأیید دیگری است بر پیش بردن خطا برژنیسکی. عده ای معتقدند که دکتر آیت تقریباً تا اواخر عمرش با دکتر بقایی ارتباط داشته است و مهندس سبحانی از قول بازجویش هم این را نقل می کند.

■ به نظر شما آیت در حزب جمهوری اسلامی بیشتر به طیف مؤتلفه تکیه داشت یا به بنیان گذاران روحانی حزب؟

□ من اطلاع دقیقی در این زمینه ندارم، امیدوارم روزی اسناد و مدارک حزب جمهوری اسلامی منتشر شود و به شفافیت تاریخی آن دوره کمک کند. بدون شک اسناد و مدارک مهمی از تحولات اول انقلاب در اختیار این حزب است که اگر روزی منتشر شوند خیلی از مسائل ناروشن، روشن خواهد شد. ولی آنچه در ابتدای پیروزی انقلاب نمود داشت این بود که رهبران روحانی حزب جمهوری اسلامی تعیین کننده تر بودند و در آن مقطع قدرت آنها بیشتر از طیف مؤتلفه بود. در آن مقطع اگر آیت الله بهشتی یا آقای خامنه ای یا مرحوم باهنر می خواستند کسی را حذف، تصفیه یا محاکمه حزبی کنند، می توانستند. منتها من فکر می کنم تکیه آیت بر حذف جریان های غیرروحانی، با توجه به پیش

سیاسی مؤتلفه و همچنین روحانیت حزب جمهوری اسلامی بستر مناسب را فراهم کرد، یعنی تشخیص داده بود که می تواند بستر مناسبی برای کاشتن بذر اختلاف بین نیروهای انقلاب و تخریب اهداف آن باشد. در بحث مربوط به مؤتلفه خواهم گفت که مؤتلفه از چه موضعی کوشش می کرد که بنی صدر و مجاهدین حذف بشوند. ولی برداشت من این است که در آن مقطع تاریخی، رهبران روحانی حزب جمهوری اسلامی قدرتمندتر از اعضای مؤتلفه آن بودند. دلیلش هم این است که بعدها که اختلافات رشد کرد، مؤتلفه جدا شدند و حزب مستقلی برای تشکیل دادند و سعی کردند بیرون از روحانیت، عمل کنند.

■ تأیید مؤتلفه حاضر نبودند در حزب جمهوری اسلامی حل شوند و جزیری آنها را بپذیرند.

□ این بدلیل قدرتی بود که بعدها گرفتند و مخصوصاً بعد از حذف نیروهای

رادیکال، نهضت آزادی و بنی صدر، مؤتلفه بهتر دید که از حزب جمهوری اسلامی خارج شود و مستقلاً عمل کند. درباره قدرت و نفوذ مؤتلفه در جمهوری اسلامی در آن مقطع حساس از قول آیت الله موسوی تبریزی (در مصاحبه با چشم انداز ایران شماره ۲۲، صص ۴۴ و ۴۵) مطالب روشنگری نقل شده است که بسیار مستند و عبرت انگیز است.

■ تأییدی که آیت الله بهشتی و دیگران از آقای میرحسین موسوی می کردند و حاضر نبودند که روزنامه حزب را از دست ایشان دریابورند، مؤتلفه را برآشفته و آنها دیگر نافرمانی حزبی می کردند.

□ این مربوط به بعد بود، من اول انقلاب را عرض می کنم. دو سال بعد از آن یله، مؤتلفه رشد کرد و با اندیشه چپی که بعضی از رهبران روحانی حزب جمهوری اسلامی، به ویژه آقای بهشتی و دیدگاه هایی که راجع به عدالت اقتصادی و تقسیم اراضی و بند "ج" داشتند و همین طور حمایتی که از آقای موسوی می کردند، کم کم مؤتلفه متوجه شد که نمی تواند در حزب جمهوری اسلامی کار کند. ولی اول انقلاب مؤتلفه برای معرفی خودش به جامعه، به ارتباط علنی با روحانیون سیاسی و پیوستن به حزب جمهوری اسلامی نیاز داشت و بعد که حزب دچار اشکال شد و نیروهای "غیر خودی" هم حذف شده بودند، قضیه فرق کرد. به اهداف اولیه خود رسیده بودند و دیگر احتیاجی به حزب جمهوری اسلامی و روحانیون آن، البته مستقیماً نداشتند.

■ در حزب یک جریان عامل هم بود. با تجربه حزبی که در تاریخ معاصر ایران هست، بعضی ها هستند که نام و نشان ندارند، ولی عمل کننده اند؛ مثلاً حاج مهدی عراقی که سازماندهی پانزده خرداد را اداره می کرد و اسمش هم هیچ جا نبود. این "کننده ها" خیلی نقش دارند و معمولاً رهبران حزب را تابع خودشان می کنند. باید به این نگرش در ایران دقت کرد، برخی خود را "ولایت بخش" می دانند.

□ به همین دلیل، اثرگذاری آیت را مطرح کردم. اصلاً جریان آیت خودش "کننده" و عامل بوده است، وگرنه نفوذ و معروفیت روحانیون حزب در جامعه، هرگز با آیت قابل مقایسه نبود. ولی از آنجایی که خیلی چیزهایی که روحانیون حزب نمی توانستند بگویند یا نمی خواستند بگویند، آیت می گفت. لذا می توانست روی رهبران حزب اثر بگذارد.

■ سران حزب، سیاستگذاری های کلان حزب را مطرح می کردند، اما امثال آیت و یا دیگرانی بودند که جریان می ساختند. به نظر می رسد اینها

## اگر یک خط مشی یا استراتژی غلط است و با منش و روش و استراتژی یک حزب نمی خواند، رهبران بانفوذ حزب باید آن خط را محکوم و حتی آن مشی را طرد کنند و افراد وابسته به آن خط مشی را از حزب اخراج نمایند.

## رهبران بانفوذ حزب جمهوری اسلامی باید پس از انتشار مطالب نواز آیت موضع می گرفتند و با موضع گیری خود روند درگیری های بعدی را کنترل می کردند

همان‌هایی هستند که برزی‌نسکی روی عملکرد آنها تکیه می‌کرد. با تکیه به چنین جریان‌های تأثیرگذاری هم هست که برزی‌نسکی آن طرح را می‌دهد. اگر این زمینه‌ها نبود، او طرح خود را به یک ادعای استراتژیک تبدیل نمی‌کرد.

□ درست است: این در کشورهای جهان سوم رایج است، ولی بحث این است که اگر یک خط‌مشی یا استراتژی غلط است یا نه، روش و استراتژی یک حزب نباید می‌خواند، رهبران بانفوذ حزب باید آن خط را محکوم و حتی آن‌مشی را طرد کنند و افراد وابسته به آن خط‌مشی را از حزب اخراج نمایند. رهبران بانفوذ حزب جمهوری اسلامی باید پس از انتشار مطالب نوار آیت‌موضع می‌گرفتند و با موضع‌گیری خود روند درگیری‌های بعدی را کنترل می‌کردند.

□ همین‌طور که آقای دکتر صلواتی در مصاحبه‌اش گفته است بیشتر اینها طرفدار آیت‌الله کاشانی بودند و حاضر نبودند مملکت دست مصدقی‌ها بیفتد. آیت‌موضع خوب توانست از این فضا استفاده کند.

□ حتی بحث تحکومیت صرف یک عضو خاطی در حزب هم نیست. از آن مهم‌تر توجه و اعتقاد به بحث پلورالیسم و تحمل عقیده مخالف است. مگر مصدقی‌ها می‌خواستند مملکت را تصاحب کنند؟ و یا اگر می‌خواستند، می‌توانستند؟ مصدقی‌ها که زودتر از همه استعفا دادند و مهندس بازرگان صادقانه قدرت را رها کرد. این که ما دائم دنبال حذف فیزیکی این و آن باشیم، درگیری ایجاد کنیم، بنی‌صدر استعفا بدهد؛ و یا فلان جریان را غیرقانونی کنیم، این اندیشه‌اندیشهای بود که با توجه به روح انقلاب پاسخگو نبود. این را سران حزب می‌توانستند مطرح کنند و جلوی آن را بگیرند. رهبران حزب می‌توانستند اعلامیه بدهند که این مواضع آقای آیت‌ربطی به حزب ندارد و ایشان را حذف می‌کردند. آن موقع شاید بنی‌صدر هم اعتقاد پیدا می‌کرد که می‌تواند در این مملکت کار کند، حرفش را بزند و به‌طور دموکراتیک ریاست‌جمهوری کند. متأسفانه این قاعده حذف نیروهای سیاسی، هنوز هم در حوزه‌مناقص ملی تأثیرگذار است و مرتباً تخریب می‌کند. رفتار بعضی‌ها را نگاه کنید که هنوز بر طبل حذف می‌کوبند و از عملکرد ۲۵ ساله گذشته عبرت نمی‌گیرند.

□ در نظام آموزشی جاری روحانیت دربارهٔ "زرف‌نگری"، "آینده‌نگری" و "تلاش برای تشخیص و ورود به مصداق" ادعایی نشده است. در چنین خلأیی فکر نمی‌کنید که یک عده مثل مؤتلفه یا دیگران می‌آیند و خودشان را مطرح می‌کنند و می‌گویند ما کارشناسی می‌کنیم، مصداق را تشخیص می‌دهیم و روحانیت را همسوی خودمان می‌کنیم؟ خودشان را جریان همسو با روحانیت مطرح کردند، ولی در واقع به دلیل قدرت کارشناسی، طبقاتی و اقتصادی‌ای که داشتند و مناسباتی که دستشان بود، به روحانیت سمت‌وسو دادند.

□ در کل روحانیت و حوزه حق باشماست، ولی بخش روحانیون نوگرایی جزوی در آن مقطع زمانی، مثل آقایان خامنه‌ای، هاشمی و بهشتی از هر سه موردی که شما به‌عنوان نظام آموزشی جاری روحانیت مطرح کردید، عملاً عبور کرده بودند. با جو عام حوزه خط‌کشی کرده بودند و پس از خرداد ۱۳۴۲ این بخش از روحانیون مبارز، وارد میدان شده بودند. به میزان کار تئوریک آنها در این زمینه کاری نداریم. ولی در پروسه مبارزاتی خودشان، ظاهرآهم تعیین مصداق کرده بودند، هم به‌طور نسبی آینده‌نگری کرده بودند و هم زرف‌اندیشی. یعنی

وقتی آنها وارد مبارزه شدند و خودشان از ارکان روحانیت مبارز بودند، عملاً از این سه محور عبور کردند. مگر می‌شود کسی وارد وادی مبارزه شود و به‌طور نسبی آینده‌نگری و زرف‌اندیشی و تعیین مصداق نکند. البته ممکن است در این پروسه به خطا برود. مگر این که گوییم ضعف معرفتی در آموزش‌های جاری آنچنان ریشه‌دار است که همین باعث تابع شدن نوگرایان جزوی نسبت به دیگران می‌شود. از این گذشته خطا یکبار قابل تحمل است، اگر اصلاح داشته باشد، آن خطا لطمه‌چندانی نمی‌زند، ولی اگر به یک شیوه مگداوم تبدیل شود، دیگر از حالت اشکال معرفتی خارج می‌شود. منافع و مصالح دیگری مطرح می‌شود، که در آینده به آن خواهیم پرداخت.

□ این بزرگان پیش از انقلاب مبارزه را از حرون نظام فقهی رایج در نیابورند. آنچه نمود داشت این بود که مشی کلان مبارزاتی پس از قیام ۱۵ خرداد و نیروهایی چون مجاهدین را تأیید می‌کردند. خیلی از کارشناسی‌های راهبردی را مجاهدین انجام داده بودند، البته خودشان هم از موضع یک مبارز تا حدی کار کارشناسی می‌کردند. بعد از انقلاب هم باز از مبانی آموزش‌های جاری سنتی چیزی در نیابورند و راه مصلحت را پیش گرفتند.

□ بحث پیش از انقلاب و پس از انقلاب کمی متفاوت است. بعد از انقلاب بحث کسب قدرت و رقابت پیش می‌آید. دموکراسی چیزی است که آدم باید به آن اعتقاد عمیقی داشته باشد که بتواند همواره آن را بپذیرد. موقعی که انقلاب به ثمر می‌رسد و هنوز نیروها جا به جا نشده‌اند و به هم ریختگی شدید اجتماعی وجود دارد، نیروها سعی می‌کنند پایگاه بیشتری را کنترل کنند. اینجاست که روحانیت مانند هر گروه دیگری، سعی می‌کند و می‌کند نیروها و سازمان‌های همسو با خود را تأیید کند، حرف‌هایشان را بشنود و به اینها نزدیک شود و خطه نفوذ خود را گسترش دهد.

بی‌نوشته:

۱. آیت‌الله منتظری قبل از آن مصاحبه نیز چندبار به مسئله ولایت‌فقیه اشاره کرده و حتی جزوه کوچکی در این زمینه منتشر نموده است و به قول خودشان این مسئله‌ای بود که دائماً تدریس می‌کردند و نسبت به آن دغدغه داشتند.

تصحیح: در گفت‌وگویی که با عنوان «۳۰ خرداد ۶۰: فضا سازی و آشتی‌ناپذیری» در صفحه ۳۶ شماره ۲۲ نشریه درج‌گزنید، آیت‌الله سید حسین موسوی تبریزی به جای شهید حاج شیخ مهدی شاه‌آبادی، از حاج نصرالله شاه‌آبادی نام برده بودند که به این وسیله از ایشان پوزش می‌طلبند.